

## شکوه و انتقادهای فردی، اجتماعی و سیاسی در شعر احمد گلچین معانی

فرامرز احمدی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

مهدی ماحوزی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

محمود طاووسی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

(تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۲)

### چکیده

یکی از زمینه‌های ارزشمند شعر غنایی، شعر اجتماعی است که در شکل شکواییه، طنز، هجو و ... در قالب‌های مختلف شعری جای می‌گیرد. در این دست از سروده‌ها، شاعران از نابرابری‌ها، نادانی، فساد اخلاقی عوام و ناملایماتی از این قبیل شکایت دارند و در این مقوله، شاعر نماینده و زبان جامعه می‌شود. در این مقاله، تلاش شده است برخی از نکات انتقادی و شکوه از نابسامانی‌ها، نقد اوضاع اقتصادی، عدم امنیت و آسایش، اوضاع سیاسی و نقد حاکمیت مورد بررسی قرار گیرد تا دریابیم که گلچین معانی چگونه از آموزه‌های مبتنی بر تجربیات ارزشمند خود در جهت کاهش آسیب‌های اجتماعی در دنیای معاصر بهره برده است؟ «من فردی» چیست و «من انسانی» کدام است؟ این نوشتار کوشیده است تا انتقاد و شکواییه‌های «گلچین معانی» را در بعد اجتماعی و سیاسی نشان دهد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که شاعر با گذر از «من فردی» و روشن‌گری اوضاع اجتماعی معاصر شعرش را از «من اجتماعی» به سمت اندیشه عمیق و «من انسانی» سوق می‌دهد. گلچین شاعری است که با دست مایه‌ای غنایی به موضوعات اجتماعی-سیاسی پناه برده است.

واژگان کلیدی: گلچین معانی، شکواییه، انتقاد، اجتماعی، سیاسی

<sup>۱</sup>. mahoozi@riau.ac.ir

## ۱- مقدمه

استاد احمد گلچین معانی در سال ۱۲۹۵ ش. در تهران متولد شد و در سال ۱۳۷۹ ش. در مشهد درگذشت. وی پس از تحصیلات مقدماتی به استخدام وزارت دادگستری درآمد. و از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۸ در کتابخانه ملک خدمت می‌کرد و چهار سال در کتابخانه مجلس به کار پرداخت. در سال ۱۳۴۲ تا دوازده سال مشاور فرهنگی و کارشناس امور کتابخانه آستان قدس رضوی بود. از جمله آثار او گلزار معانی، شهر آشوب در شعر فارسی، تاریخ تذکره‌های فارسی، مکتب وقوع در شعر فارسی، تذکره پیمان، فرهنگ دیوان صائب، دیوان گلچین و ... می‌توان یاد کرد. (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۱۰۹) گلچین شخصیتی چند بعدی داشت. مصحح، محقق، فهرست‌نگار و شاعر بود. (ایمانی، ۱۳۸۳: ۲۳)

احمد منزوی در کتاب‌شناسی، گلچین را صاحب سبک و شیوه او را دقیق و راستین می‌داند. (نقل از فرحزاد، ۱۳۹۴: ۱۷) غلامحسین یوسفی غزل‌های او را مترنم، شیفته‌وار و دل‌انگیز یافته، لطف موسیقایی شعر او را می‌ستاید. (یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۰۶) علاقه او به سبک عراقی است (گلچین معانی، ۱۳۷۰: ۷) محمد فرحزاد به نقل از ایرج افشار شیوه شاعری او را پیروی از قدما و متأثر از سبک هندی می‌داند. (فرحزاد، ۱۳۹۴: ۱۲) یوسفی معتقد است غزل گلچین، تحت تأثیر مضمون‌های پیچیده هندی واقع نشده است. (یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۰۴) داریوش صبور، سجایای اخلاقی او را می‌ستاید و او را مردی بی‌نهایت خوش‌قلب، رؤوف، صدیق، درست‌کار، متواضع و فروتن و انسانی وارسته معرفی می‌کند. (صبور، ۱۳۴۴: ۵۵۴-۵۵۵)

## ۱-۲- سؤالهای پژوهش

مهم‌ترین سوالی که در این پژوهش در پی پاسخ به آن هستیم این است که شاعر چگونه از آموزه‌های مبتنی بر تجربیات ارزشمند فردی، اجتماعی و انسانی در جهت کاهش و نقد آسیب‌های اجتماعی در دنیای معاصر بهره برده است و اهمیت این مسأله در آن است که شعر واقعی معاصر، شعری اجتماعی است.

### ۱-۳- فرضیه پژوهش

اصلی‌ترین فرضیه که این پژوهش در پی اثبات آن است این که شاعر هرچند دغدغه و تلخ‌کامی فردی داشته است؛ اما متأثر از شعر اجتماعی معاصر، آسیب‌های اجتماعی عصر خود را آشکار می‌کند و در اندیشه آرمانی او شعر والاتر انسانی تجلی دارد تا با مسئولیت‌پذیری بویژه در اشعار عصری خود، ظلم‌ستیز و عدالت‌پیشه نمایان گردد و با گذر از «من فردی»، از «من اجتماعی» به «من انسانی» تعالی می‌یابد.

### ۱-۴- پیشینه تحقیق

غلامحسین یوسفی غزل «سایه گیسوی» او را در کتاب «چشمه روشن» نقد و بررسی کرده است. (یوسفی، ۱۳۷۴: ۷۲-۷۶) از دیگر آثار در این زمینه می‌توان به کتاب «نامه معانی» به کوشش بهروز ایمانی که یادنامه شاعر است؛ اشاره کرد. (ایمانی، ۱۳۹۲: ۱۹-۶۳) داریوش صبور، شرح حال و ویژگی‌های اخلاقی و کیفیت شعر او را در «تذکره صدف» که تذکره سخنوران روز به شمار می‌رود؛ رقم زد. (صبور، ۱۳۴۴: ۵۴۸-۵۵۷) محمد فرحزاد او را به عنوان یکی از مشاهیر کتابشناسی ایران معرفی کرد. (فرحزاد، ۱۳۹۴: ۷-۴۸) و فرزند شاعر، پرویز گلچین معانی، در مورد ویژگی‌های اخلاقی و روحی او نکاتی ارزشمند بیان داشت. (گلچین معانی (پرویز)، ۱۳۸۲: ۱۱-۱۴) صادق‌زاده نیز نقدی بر اشعار تعلیمی شاعر نگاشته است. (صادق‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۰۹-۱۲۸) و با توجه به دیگر مقاله‌ها و کتاب‌هایی که بیشتر حول محور شرح حال و نقد آثار و بررسی‌های کلی پرداخته آمده است.

کوشش نگارنده آن است که در این پژوهش به تحلیل محتوا و درون‌مایه اجتماعی و سیاسی شعر گلچین معانی بپردازد و دریابیم که شعر گلچین تا چه اندازه با محتوا و درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر همراه بوده است.

### ۲- شکواییه فردی

موضوعاتی که موجب آزردهی انسان و انگیزه شکایت و گله‌مندی شاعر می‌شود، بی‌شمار است. شکایت از روزگار، بی‌وفایی معشوق و هجران او، گله‌مندی از ناسپاسی ابنای زمانه،

شکایت از حکومت و سیاست وقت، اظهار یأس و نومی‌دی از سرنوشت، شکایت از رنجوری و وضع نابسامان زندگی شخصی و غیره از نوع بث‌شکوی اوست. (رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۰۹)

هرچند شکواییه‌های فردی روانشناختی شاعر، شخصیت و اندیشه او و نیز نحوه زندگی و دغدغه‌های زندگی مردم را در یک دوره تاریخی خاص بازگو می‌کند ولی شکواییه‌های اجتماعی شاعر از جایگاهی مهم‌تر بهره‌مند است؛ زیرا «من اجتماعی» شاعر بر «من فردی» او غلبه دارد. در این مقوله، شاعر برای غلبه بر خودبینی، دیگربینی را شیوه خود می‌سازد و به جای نگرستن به اندوه درون، به عوامل بیرونی نظر دارد. به تصویرسازی کنش و تنش‌های اجتماعی می‌پردازد. غم دیگران غم اوست و به عبارتی: «این غم، غم دیگران است. جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستم‌گری و خفقان، دل شاعر را می‌خلد. سخن از شکست است؛ اما نه شکست فردی، بلکه شکست ایده‌آل‌های جمعی و آرمان‌های اجتماعی.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۴۲)

در این نگاه، شاعر خود را از خود، رها می‌سازد و آزادگی‌اش را در شادی دیگران می‌جوید. او آیین تمام‌نمای تظلمات اجتماعی است. با بررسی مضمون شعر چند شاعر برجسته در هر عصری می‌توان به حقایق اجتماعی آن عصر پی برد و همچنین با مقایسه آن با مضمون شعرهای اجتماعی به نتایج مطلوب‌تر دست یافت.

وجود گلچین معانی آمیخته به انواع دردها و ناامیدی‌هاست. روحیه حساس و ظریف و دقیق او موجب می‌شود که نتواند در آسودگی و آرامش بسر برد. او نظم فردی، دقت و دیگر خصیصه‌های اخلاقی و روحی خود را می‌خواهد به جامعه تعمیم بدهد و آن را برای جامعه موجود هم طالب است. با کوچک‌ترین نابسامانی برافروخته می‌شود؛ چه این رنجش، فردی و عاشقانه باشد؛ چه اجتماعی. این نگرانی و پریشانی و احساس تنهایی را؛ حتی در نامه‌ای که به شاعر معاصر علی باقرزاده (بقا) نوشته است، به روشنی درمی‌یابیم: «نامه محبت‌آمیز زیارت شد. قطعاً آن شبی که روزش این غزل را سرودید، کسی دعا کرده بود که: «خوب بخوابید و خواب خوش ببینید»؛ ولی من که دعاگویی ندارم، همیشه خواب پریشان می‌بینم.» (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۱۶)

عواملی که موجب شبکه‌های شخصی وجود گلچین می‌شود، می‌تواند برخاسته از وجود روان حسّاس و اوضاع اجتماعی و یا به علت شرایط رشد و شکل‌گیری اندیشه و شخصیت شاعر باشد. با تاثیرپذیری او از متفکران پیشین، بویژه اندیش‌مندان، گویندگان و نویسندگان نام‌آور بر اثر مطالعه مستمر و ملاحظه نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی و تاثیر آن بر روی انسان‌ها؛ فراهم آمده است بدین حقیقت دست می‌یابند که حتی شبکه‌های فردی و شخصی، در صورتی که عمومیت داشته باشد، می‌تواند اوضاع اجتماعی را به نوعی بنمایاند.

بنا به گفته «حکیمیان»، آنچه رنگ شبکه و گلابه را در دیوان او روشن‌تر می‌کند، روحیه حسّاس و زودرنج اوست. همه چیز او را می‌رنجانند؛ مردم بی‌وفا و قدرشناس، ناکامی‌های عاشقانه، زن و فرزند، دوست و همزبان، مشاغل اداری، سنگ‌دلی‌ها، عملکرد بد قاضیان و وکلا، وزرا و شاهان، بیماری و پیری، سرنوشت و بخت و گردش آسمان و نابرابری‌های تقدیر. (حکیمیان، ۱۳۹۲: ۱۱۱)

در ادامه به چند نمونه از شبکه‌های فردی گلچین که از بسامد بالایی بهره‌مند است، ذکر می‌شود.

## ۱-۲- فراق و گله از معشوق

«شمیسا» بیشتر غزل‌های فارسی را از نوع «غزل‌های فراقی» می‌داند که مضمون آن محرومی و کام‌نیابی‌هاست. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۷۰) گلچین نیز از این دسته مستثنا نیست. از خوان قسمتش به جز درد و رنج نرسیده است و بدین قسمت ازلی خرسند و راضی است. (گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۱۱۷) از جدایی یار چنان می‌نالند که اشک و گریه و گریبان‌دریدن نیز نمی‌تواند عقده دل او را بگشاید:

من کجا و احتمال بار سنگین فراق / وه که چون کاهم نحیف و کوه آهن می‌کشم  
(همان: ۴۴)

به دوری تو چنان رفت خون ز دیده من / که چون حباب به دریای خون نشست دلم  
(همان: ۶۰)

به گریه‌ام گرهی وانشد ز عقده دل دگر چه جای گریبان دریدن است مرا  
(همان: ۲۸)

جور و جفا چه می‌کنی با دل مهر پیشه‌ام نیش زبان چه می‌زنی بر رگ و جان همیشه‌ام  
(همان: ۹۲)

گاهی او در برابر ناز معشوق و آزرده‌گی‌های عالم عاشقی چنان به تنگ می‌آید که گویی  
اندیشه ملایم واسوختی بر غزل‌هایش سایه افکنده است:

تا کی کنی تحمل خواری ز گل‌رخان گلچین بس است، فکر دگر کن برای خویش  
(همان: ۵۷)

این گونه اندوه ناشی از تنهایی، عشق و زیبایی و هجران و سوز شکست‌های شخصی  
است. شاعر دغدغه جمعی و انسانی ندارد، او سرگردان و مضطرب «مرثیه گوی دل دیوانه  
خویش» است. (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۴۲)

تحمّل فراق برای گلچین چنان سخت است که آن را مقدمه مرگ قلمداد می‌کند.  
عمر باقی مانده را در کار هجران می‌کنم مرگ را بر خود بدین تقریب آسان می‌کنم  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۲)

## ۲-۲- گوشه‌گیری و غربت

انسان‌های ظریف و حساس تاب نابرابری‌های اجتماعی را ندارند. لطافت روح شاعران از  
چنین نابرابری‌هایی ساییده می‌شود و ترجیح می‌دهند در خلوت به پژوهش و شعر و شاعری  
بپردازند. این گوشه‌گیری را در اوآن کودکی شاعر شاهدیم. چنین که محمد فرحزاد می‌گوید:  
«از طفولیت با هیچ‌کس همبازی نمی‌شد و به کوچه و خیابان نمی‌رفت و از همان دورانی که  
پایش به مکتب قرآن باز شد، عاشق بیقرار کتاب و مطالعه شد و مونس و همدم او کتاب و  
کاغذ و قلم بود و بس.» (فرحزاد، ۱۳۹۳: ۷)

گوشه‌گیری‌ها نه تنها قید نام از ما گرفت محنت گفت و شنود خاص و عام از ما گرفت  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۵)

## ۲-۳- فقر

مضمون فقر و نیازمندی جسته و گریخته در شعرهای مختلف گلچین از جوانی تا پیری بارز است. با این تفاوت که این مضمون در سن کهولت با مضمون پیری و بیماری عجین گشته است: در جهان یارب کریمی را تهی دستی مباد با وجود نیستی در عالم هستی مباد آن که دستش پایمرد مردم افتاده بود هیچگاه افسرده از دست تهی دستی مباد (همان: ۵۴)

شاعر با این که از فقر مادی می‌نالند؛ ولی در طبع بلند او استغنائی است که صائب‌وار دست پیش هیچ‌کس دراز نمی‌کند و دل‌بسته هم‌تی است که عارفانه پای بر سر دو عالم بنهد. دست کوتاه نیست ما را در خور طبع بلند هیچ‌کس را از بلندی روی در پستی مباد با کمال احتیاط از هر دو عالم بگذریم دست اگر بسته است ما را پای هم‌ت بسته نیست (همان: ۵۸)

## ۲-۴- پیری و بیماری

در دیوان گلچین مضمون پیری و بیماری در بیشتر موارد قرین هم آمده‌اند:

محنت پیری ز پا تا در نیندازد مرا در جوانی مشق محنت‌های پیری می‌کنم (همان: ۶۱)

بیماری من روی به بهبود ندارد دنبال مسیح ار بروم سود ندارد از ناله خاموش من آگاه کسی نیست می‌سوزم و این سوختگی دود ندارد (همان: ۱۲۶)

در غزل چاپ نشده‌ای که در مصاحبه‌اش بیان می‌کند، حال و روز اکنون خود را که سرشار از ناامیدی و بیان عوارض پیری و بیماری است با عنوان «بلای پیری» این چنین ذکر می‌کند:

از جان و جهان گشته دلم سیر ز پیری بنگر که چه‌ها می‌کشد این پیر ز پیری چون خانه ویران به سراپای وجودم جایی نبود درخور تعمیر ز پیری پایم نرود پیش به طی قدمی چند گویی شده‌ام بسته زنجیر ز پیری (گلچین معانی، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

تمام واژه‌ها و روح شعر آمیخته به درون‌مایه پیری و بیماری است و روزگار پیری رودکی را تداعی می‌کند. شاعر ناامید از داشتن آرزوهای تازه، دیدار دوستان را غنیمت می‌شمرد و جهان را در این امر مقصّر می‌داند؛ چرا که گردش زمانه، آرزوهای شاعر را بر باد داده است و گرد پیری و رنج بیماری، حسرت بر دل شاعر نشانده است.

امید و آرزو را بر طاق نه که آخر باید ز ناامیدی حسرت به گور بردن  
گلچین در این دقایق، دیدار دوستان آن نعمتی که باید، بس مغتنم شمردن  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۱۲۰)

### ۳- شکوه‌های اجتماعی

یکی از زمینه‌های ارزشمند شعر غنایی، شعر اجتماعی است که در شکل مرثیه، هجو، طنز، شکواییه و ... در قالب‌های مختلف غزل، قطعه، مثنوی و ... جای می‌گیرد. در این دست از سروده‌ها، شاعران از نابرابری‌های اجتماعی، نادانی، فساد اخلاقی عوام، و ناملایماتی از این قبیل شکایت دارند. در این مقوله شاعر نماینده و زبان جامعه می‌شود. به قول شفیعی کدکنی: «نماینده‌ای از من گروهی است که سرنوشت یکسانی دارند. در این گونه اشعار «من» شاعر فردی نیست؛ «من» اجتماعی است. چنان‌که «من» بیشتر سرایندگان و شاعران دوره مشروطه و معاصر از این گونه‌اند.» (ر. ک. ارشاد، ۱۳۹۴: ۱۲۱)

البته شعر اجتماعی به گونه‌ای متفاوت در گذشته ادبی هم سابقه دارد؛ از جمله در شعر ناصر خسرو، سعدی، سیف فرغانی، مولانا و سنایی که سنایی نمونه‌اعلای این نوع شعر در قصاید است. در حوزه شعرهای اجتماعی می‌توان گفت: جز بعضی قصاید ناصر خسرو، هیچ شعری با قصاید سنایی قابل مقایسه نیست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۶)

پس از مشروطه در نتیجه نفوذ فرهنگ نو در ذهن و زبان شاعران، عناصر تخیل و آرمان‌های شاعر تغییر کرد و مخاطب شاعر هم که پیش از مشروطه، شخص حاکم و سلطان بود، پس از مشروطه به جامعه و ملت گسترش یافت. نتیجه مستقیم این تغییر، آن بود که عواطف شاعران به جای «من» شخصی و فردی به یک «من» اجتماعی و ملی تبدیل شود. (امین، ۱۳۸۳: ۱۳۳)



این نوع از نگرش تا آنجا پیش می‌رود که بعضی از نویسندگان و شاعران اعتقاد به شعر والاتر دارند و آن بُعد متعالی و انسانی و یا به قول شفیعی کدکنی «من» فلسفی خیام که نمایندگی نوع انسانی را به دوش می‌کشد (ارشاد، ۱۳۹۴: ۱۲۱). و یا به قول داریوش آشوری: «ادبیات خوب ادبیاتی است که در بعد اجتماعی از تجربه اجتماعی آغاز می‌کند؛ ولی به آن ختم نمی‌شود. از آن می‌گذرد و «بعد متعالی» پیدا می‌کند و به طرف انسانی شدن می‌رود.» (آشوری، ۱۳۴۷: ۶۷)

هرچند درون‌مایه بیشتر غزل‌های گلچین را عشق و جلوه‌های عاشقانه و رنج‌های عاشق شکل می‌دهد؛ ولی درون‌مایه‌های دیگر از جمله: اجتماعی، سیاسی و تعلیمی در غزل و بخصوص در دیگر قالب‌ها؛ نظیر قطعه، مثنوی و ... حضوری پررنگ دارد. در محور غزل‌های اجتماعی او می‌توان مضمون‌های انتقادی و شکایت از جامعه، شکوه از روزگار، زمانه، آسمان، بخت و اقبال و گاه از بیداد اغنیا نشان یافت. البته اندیشه‌های اجتماعی در غزل سنتی این دوران نمود چندانی ندارد؛ چه به دلیل فضای بسته سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها، به تبع آن، درون‌گرایی شاعران، چه به دلیل تلقی معدود شاعران از قالب غزل که آن را صرفاً ظرفی برای بیان مضامین و عواطف عاشقانه و فردی می‌دانستند (روزبه، ۱۳۷۹: ۸۹). از این رو انتقادهای صریح اجتماعی او را بیشتر در «منتخب اشعار عصری»، می‌توان یافت که نیمی از آن را انتقادهای اجتماعی-سیاسی در بر می‌گیرد و نیمی دیگر به انتقادهایی به شیوه طنز. طنزهایی ملموس از دردهای مردم طبقه محروم جامعه و انتقادهایی مربوط به دغدغه‌هایی؛ نظیر: فقر، نابسامانی‌های اجتماعی، ناکارآمدی حاکمان ناشایسته، نقد کارگزاران دستگاه حکومت، فاصله طبقاتی و در شکل کم‌رنگ‌تر آن اندیشه وطن‌خواهی، عدم آزادی اندیشه و نبود قانون حکایت دارد.

### ۳-۱- نقد و شکوه از نابسامانی‌های اجتماعی

مشکلات و دردهای انسانی در جامعه ایرانی در گذشته و حال وجود داشته و دارد. از قدرناشناسی هنرمندان گرفته تا دیگر مشکلات و بویژه دزدی و غارت اموال که در ادب گذشته و حاضر، سخن بسیار در این موارد آمده است.

غزل «توانگر و درویش» که از نخستین سروده‌های شاعر است از محتوای اجتماعی و تعلیمی بهره‌مند است. توانگر پیوسته به سهم درویش چشم دارد و چشم انسان‌های آزمنده سیری‌ناپذیر است. این خصلت گرگ است که حتی هنگام سیری دست از میش برنمی‌دارد و این موضوعی است که شاعر را می‌رنجانند:

در این مهمان‌سرا هرکس فراتر پای بگذارد به جور از زیردستان لقمه خواهد بیش بردارد  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۲۴)

نزدیک به مضمون غزل بالا را در مثنوی «حق با قوی است» که از «لافتتون» اقتباس کرده؛ آورده است. داستان گوسفندی است که می‌خواهد از رودخانه‌ای آب بخورد. گرگ او را به بهانه گل‌آلود کردن آب می‌درد. گوسفند را می‌توان نماد انسان‌های ضعیف و گرگ را نماد انسان‌های توانگر و ستم‌گر قلمداد کرد. شاعر نتیجه داستان را در سه بیت به طنز این‌گونه می‌آورد:

ما ضعیفیم و خصم، نیرومند وز قوی بهره ضعیف، گزند  
چون ندارد ضعیف، تاب قوی کی تواند دهد جواب قوی  
تا ضعیف زبون شود پامال حق به دست قویست در همه حال

(همان: ۲۲۴)

روان ظریف شاعر، کم‌رنگی وفاداری را در جامعه موجود حس می‌کند؛ اما نمی‌تواند چون حافظ «وفا کند و ملامت کشد و خوش باشد». ناامید از مردم و زمانه و پشیمان از حضور در جمع آشنایان غریب و دیوسیرتان، آگاهانه از غفلت و بی‌خبری خود شکوه سر می‌دهد:

چندی به عمر کردیم، با مردم آشنایی غافل که بود ما را، با کژدم آشنایی  
تا مردم زمانه، از مردمی به دورند یک دم نمی‌توان کرد، با مردم آشنایی

(همان: ۵۲)

چند گردیم به هر سو که به بازار وجود جز دل خود به خریدار وفایی نرسیم

(همان: ۴۵)

دل خریدار وفا بود به بازار وجود لیکن افسوس که در طبع بنی آدم نیست

(همان: ۳۵)

در چنین جامعه‌ای هرکس ادعای هدایت و رهبری مردم را دارد و از آن جا که مسندنشینی افراد به انصاف نبوده است، ارزش هنر و امور متعالی شناخته شده نیست. از این رو در قصیده «درس زندگی» که به طنز تلخی آمیخته است به ناپاکی و خصلت نادرست مردم زمانه طعنه می‌زند و خطاب به فرزندش از او می‌خواهد در پی شعر و شاعری نباشد و به جای کسب کمال به فکر مال‌اندوزی باشد (صادق‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۳):

هر گمراهی از راهبران است در اینجا هر بی‌بصر از دیده‌وران است در اینجا  
عاری ز هنر باش خدا را، که هنرمند در بندگی بی‌هنران است در اینجا  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۴۸)

نه تنها هنر، که عدالت و تمام امور جامعه در چنین اوضاعی بازیچه دست حاکمان بی‌لیاقت و ستمگر است:

داد از که توان خواست؟ که زنجیر عدالت بر درگه بیداد گران است در اینجا  
(همان: ۴۸)

اما شاعر از آن رو که به بی‌ثباتی امور و جهان باور دارد؛ در بند کاستی‌ها نیست:  
نیک و بد زمانه، چون هر دو بی‌ثبات است از یاد می‌توان برد بیم و امید خود را  
(همان: ۳۵)

هر چند شاعر می‌خواهد این بیم و امیدها را به علت گذران زمانه از یاد ببرد؛ اما ناهنجاری‌های اجتماعی او را به مضمون‌های اجتماعی - سیاسی سوق می‌دهد:  
هر خری با پای چوبین شهبواری شد به ملک وانکه بر قلب عدو تازد فرس پیدا نشد  
(همان: ۳۲۸)

شاعر از این «خزان دیرپای» خسته است. در آرزوی نوبهاری است که باغ آن آشیان بلبل باشد، نه آشیانه زاغ و زغن:

دور از بهار خرم و مرغان نغمه‌سنج آن دل که نیست لاله‌صفت داغدار کو  
شد دیرپای فصل خزان نوبهار کو باغ آشیان زاغ و زغن شد هزار کو  
(همان: ۱۱۰)

با چنین حال و روزی شاعر در پی پناهی است تا از این ستم‌کده برهد. او این رهایی را در مرگ و پناه بردن به عالم شعر و ادب می‌جوید:

گر پایمرد ما نشود مرگ بی‌امان گلچین از این ستم‌کده پای فرار کو  
بگریزم از هجوم غم اندر پناه شعر در روزگار خوشتر ازین کار و بار کو  
(همان: ۱۱۰)

همان‌گونه که عشق پناهگاه شاعر در مشکلات است، سعی دارد با پناه بردن به ادبیات، کتاب و شعر به زندگی‌اش معنا ببخشد و از دایره تکرار بیرون شود. او زیستن واقعی را در پژوهش، شعر و ... می‌داند؛ نظیر اندیشه حافظ:

دو یار زیرک و از باده کهن دومی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی  
(دیوان غزلیات حافظ، ۱۳۶۸: ۶۰۵)

و یا نظیر نگرش اندیشه‌وران معاصر در رمان‌های قرن بیستم؛ همانند رمان «تهوع» سارتر که در تحلیل آن گفته‌اند: «وظیفه بشری که در دنیایی پوچ و بی‌هدف رها شده چیست؟ آفرینش! قهرمان به خلق یک اثر هنری مشغول می‌شود و بدین‌گونه به زندگی خود معنایی می‌دهد.»  
(شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۰۰)

از این رو گاه در تردید برای ماندن است و عزلت‌نشینی را به زیستن در بین چنین مردمی ترجیح می‌دهد و مرگ را بر مرگ تدریجی ماندن، پذیراتر است:

روی این خلق بداندیش ار نبینم خوشترم گرچه دانم دوری از خلق از نظر دورم کند  
دل به جان و جان به لب دارم ز رنج زندگی کو اجل تا زین لباس عاریت عورم کند  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۱۰۷)

### ۳-۲- انتقاد از وضع اقتصادی و قحطی

در طنزهای اجتماعی-سیاسی او از مشکلات ملموس جامعه، با توجه به اوضاع آن روز کشور سخن می‌رود. نبود گندم و نان، رفع اجباری حجاب زنان و غرور و خودخواهی و دزدی محور انتقادهای او را تشکیل می‌دهد.

در قطعه «کار شگفت» از زبان رهگذری، دلیری و پهلوانی را در مقطعی از تاریخ ایران که اسیر قحط‌سالی و بینوایی بودند؛ در این می‌داند که بتوانیم نانی به دست بیاوریم:

به دگان خبازی سلسبیل چه خوش گفت شخصی ز ابن السبیل...  
اگر از دلیری و جنگ‌آوری کمان فلک را به چنگ آوری...  
شگفتی در این است کز این دکان توانی به یک روزگیری دو نان

(همان: ۳۰۵)

در قطعه تعلیمی-انتقادی «اندیشه فردا» شاعر قحطی را نتیجه عملکرد مردمی می‌داند که از خدا غافل شده‌اند:

این همه دستی که بالا رفت سوی نان‌فروش پیش از این یک بار سوی آسمان بالا نرفت...  
تا شکم پرگشت دل‌ها شد ز نور حق تهی تا نیامد جو، زنگ کفر از دل‌ها نرفت

(همان: ۳۰۳)

تأثیر اندیشه مولانا در این قطعه گلچین مشهود است. در دفتر اول مثنوی مولانا با آوردن تمثیلی ناسپاسی قوم بنی‌اسرائیل را سبب منقطع شدن نعمت الهی می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که:

زان گدارویان نادیده ز آرز آن در رحمت برایشان شد فرار  
هرچه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخ‌یست هم

(مثنوی معنوی، ۱۳۷۶: ۸-۹)

### ۳-۳- انتقاد از رفع حجاب اجباری

انتقاد آمیخته به طنز او در مسأله رفع حجاب اجباری زنان از لطفی خاص بهره‌مند است و نوگرایی افراطی اجتماعی را به پیروی تقلید از بیگانگان به نقد می‌کشد:

روزی به صحن حضرت عبدالعظیم دید با چشم خویشان یکی از دوستان لیم  
کانجا زنان زائره مستور در حجاب بودند در حریم حرم جملگی مقیم  
ناگه ز گرد راه یکی پاسبان رسید چونان که ره برد به جنان مالک جحیم  
گفت ای زنان روی نهان کرده در حجاب آخر حیا کنید از این سیدالکریم!

(همان: ۳۰۵)

### ۳-۴- انتقاد از عدم امیّت و آسایش اجتماعی (چماق‌داران و اشرار)

در «منتخب اشعار اصلی» گلچین آسیب‌های اجتماعی و سیاسی را شاهدیم. آسیب‌ها و مشکلاتی که تصویری از جامعه نامتعادل را به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ای که با ایده‌آل‌های یک جامعه قانون‌مند خیلی فاصله دارد و در الفبای انضباط اجتماعی معطل مانده است. نمونه این بی‌انضباطی اجتماعی شعری است که در نقد چاقوکشان، چماق‌داران و اشرار سروده است:

فتنه از بام و در همی بارد    یا قضا و قدر همی بارد؟  
 رفته از یاد، امن و آسایش    بس که خوف و خطر همی بارد...  
 به گذرگه مرو، که چوب و چماق    بر سر رهگذر همی بارد  
 زخم چاقوکشان ضامن دار    بر دل و بر جگر همی بارد

(همان: ۳۳۲)

### ۳-۵- شکوه و انتقاد از ارج نهادن به هنرمندان

گاهی هم شاعر ناراحتی و گله‌اش را از یک محیط خاص در نوعی شهرآشوب منعکس می‌کند؛ محیطی که شاعر حساس را به لبخندی شاد نمی‌کند و از خبث نهاد آن جامعه و حسادت بی‌هنران می‌نالند که ارزش هنر شاعری چون او را نمی‌دانند:

شوربخت دانشم، محسود مستی بی‌هنر    گر ندانم قدر نعمت، این نمک کورم کند  
 روی این خلق بداندیش از نبینم خوش‌ترم    گرچه دانم دوری از خلق از نظر دورم کند

(همان: ۱۰۷)

در این کشور که دانشمند خوار است    ز هر کار مفیدی بر کنار است  
 هنرمندش ز بی‌قدری است چون خار    به دست بی‌هنر مردم گرفتار...  
 ندارد دانش و فضل و هنر سود    وگر بازار آن کاسد نمی‌بود  
 نمی‌گفت اوستاد تیره‌اختر    «قلم را با قلم‌زن خاک بر سر»

(همان: ۳۲۷)

### ۳-۶- شکوه از روزگار

گلچین، اسارت در دام روزگار را ناشی از غفلت خواسته‌های بی‌ارزش می‌داند. روزگاری که بر افتادگان ستم روا می‌دارد و در برابر سرکشان مطیع و فرمانبر است. او زندانه راه نجات و رهایی را در وجود انسان‌های آزاده می‌داند که اعتنایی به روزگار و دل‌بستگی‌های بی‌ارزش نمی‌کنند و آزادمنشی آزادگان را می‌ستاید. شکوه شاعر از مردم زمانه در این مقوله از خود زمانه بیشتر است. اندیشه توانمند او کمک می‌کند که در این غزل ذهن او از باورهای جبری طبیعت دست بردارد یا لااقل کم‌رنگ‌تر به نظر آید:

حرمت آزادگان را پاس از آن دارم که نیست مردم آزاده را سر در کمند روزگار  
دیده‌ام گلچین ز اهل روزگار از بس گزند بعد از اینم نیست پروا از گزند روزگار  
(همان: ۲۶)

در نگاه شاعر جهان و روزگار در کمین اوست و آسایش را از او دریغ داشته است؛ لذا با حسن تعلیل و تمثیلی زیبا محنت‌سرای دنیا را به تصویر می‌کشد:

دردم افزون شد به هر جانب که رو کردم چو گوی روی آسایش در این محنت‌سرا درد که نیست  
از چه دانی می‌دود سرگشته هر سو گردباد گوید آسایش نجوید اندر این صحرا که نیست  
(همان: ۳۷)

در نگاه گلچین، جبر زمان، اختیار را از مردم گرفته است و جهان پیر، مظهر عیب و عوارهاست. پس نباید به آن دل بست. با درآمیختگی درون‌مایه تعلیمی و شکایت اندیشه شاعر از سطح می‌لغزد و به عمق می‌رسد. بنابراین نهیب می‌زند:

دل در جهان پیر مبنده ای جوان که هست هر سالخورده مظهر عیب و عوارها...  
بگذر ز خواب امن درین دیولاخ و باش بیدارتر ز دیله شب‌زنده‌دارها  
(همان: ۱۴۷)

داریوش صبور می‌نویسد: «سبک‌سری‌های روزگار و حق‌ناشناسی مردم و تحمل رنج مطالعه، گرد پیری بر سر گلچین پاشیده و با اینکه آزارش به کسی نرسیده است؛ اما همیشه از گردش روزگار و مردم آن دلی مبتلای درد و خاطری حسرت‌کشیده دارد.» (صبور، ۱۳۴۴: ۵۵۵)

شاعر از این‌که روزگار گره از کار او نمی‌گشاید دلیلش را در خود می‌جوید. جرمش را این می‌داند که با روزگار هم‌رنگ نگشته است. خود را اسیر پنجهٔ تقدیر می‌داند و تدبیر را در آن چاره نیست:

به جرم آنکه نه هم‌رنگ روزگار شدم گره ز کار دلم روزگار نگشاید  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۴۴)

در نهایت شاعر این همه رنج و اندوه را از روزگار و دوران می‌داند و از خالق هستی گله‌ای ندارد:

در ملک غم شریک ندارم که از نخست دوران به نام من غم عالم قباله کرد  
ما شکوه از مقسم روزی نمی‌کنیم گر خون دل ز حوصله افزون حواله کرد  
(همان: ۱۲۰)

به هر تقدیر، آنچه که «تشکری» نوشت: «دورهٔ مشروطه اندیشهٔ گروهی از گویندگان را دگرگون کرد و دری نو بر روی ادبیات باز نمود، و اوضاع کشور، استقلال سیاسی، آزادی، حق حاکمیت ملت و عدالت اجتماعی، جای تقدیر و سرنوشت، آسمان و اندرزهای حکیمانه و ترک تعلقات عارفانه را گرفت و «سپهر قدار» و «فلک کج‌مدار» اندک اندک جای خود را به حکام ستم‌پیشه و دیوانیان خودکامه و بیگانگان سودطلب داد.» (تشکری، ۱۳۸۴: ۳۴) ولی در شعر گلچین، هم اثری از درون‌مایه‌های گذشته می‌یابیم و هم سیر تحولات بعد از مشروطه را و این تغییر ناگهانی و سریع لااقل در شکل غزل او یافت نمی‌شود؛ اما در قالب‌های دیگر که با هدف اجتماعی و سیاسی سروده شده، هم واژگان و اصطلاحات و تعابیر به زبان مردم نزدیک‌تر است و هم دردها و محتوای جامعه در آن ملموس‌تر است.

او اسارت انسان را در دام روزگار از غفلت آنان در خواسته‌های بی‌ارزش می‌داند و راه رهایی را توجه به اندیشهٔ آزادگانی می‌داند که از دل‌بستگی‌های بی‌ارزش دست کشیده‌اند و شکوهٔ او در این زمینه از مردم بیش از گلهٔ او از خود زمانه است و تلنگری ناصرخسرو وار بر او وارد می‌آید که این شکوه‌ها را به سمت مردمانی ببرد که قدر او را نمی‌دانند:



دیده/ام گلچین ز اهل روزگار از بس گزند بعد از اینم نیست پروا از گزند روزگار  
(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۲۶)

#### ۴- شکواییه سیاسی

گونه‌ای از بئشکوی که در آن شاعران از حاکمان وقت، مدیران سیاسی جامعه و فضای بسته آن شکایت می‌کنند (باباصفری و طالبزاده، ۱۳۹۲: ۳۴). البته اصطلاح غزل سیاسی را که ظاهراً نخستین بار مرحوم ملک‌الشعراى بهار به کار برده بود که در آن به مسایل حاد اجتماعی پرداخته می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۷۸-۲۷۹). این گونه را در غزل گلچین در سطح وسیع نمی‌بینیم؛ ولی همکاری او با جراید و حضور و پیگیری مسایل سیاسی در مطبوعات سبب شد که غزل او هم، رنگی از آن داشته باشد.

#### ۴-۱- نقد نمایندگان و مجلس

در شعری با عنوان «چه سود؟» که در بحبوحه جنگ جهانی دوم سروده شده است؛ آن گونه که خود در مقدمه این شعر گفته است بر حسب وظیفه ملی خود در آن آشفته بازار سعی کرده است با اشعار سیاسی، انتقادی و اجتماعی با سلاح قلم به مبارزه برخیزد و دین خود را نسبت به میهن ادا کند (گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۰۲). و در این شعر به نمایندگان تحمیلی و انتصابی که جز در پی منافع خود نبوده‌اند، می‌تازد و بر مردمی که در سرنوشت خود دخیل نیستند و نیز بر حاکمان وقت هجوم می‌آورد:

ز دولتی که نبخشد به کس رفاه چه سود ز هیأتی که کند روز ما سیاه چه سود  
از این گروه وکیل تباه‌کار دغل به غیر از آن که شود کار ما تباه چه سود  
ز مآتی که نسنجیده فرق نیک از بد ز مردمی که ندانسته ره ز چاه چه سود  
به کشوری که در آن رسم داد منسوخ است ز آه و ناله مظلوم دادخواه چه سود  
(همان: ۳۰۲)

انتقاد از مجلس در نظم و نثر ادب فارسی بعد از مشروطه فراوان دیده می‌شود؛ از جمله طنز زیبای «دهخدا» در نقد آن، یکی از زیباترین نقدهای انتقادی به حساب می‌آید. «از همان

روزی که دستخط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم می‌گویند حالا دیگر باید وکیل تعیین کرد، یکدفعه انگار می‌کنی که یک کاسه آب داغ ریختند به سر من، یکدفعه سی و سه بندم به تکان افتاد. یکدفعه چشمم سیاهی رفت. گفتم: بابا نکنید! جانم نکنید! به دست خودتان برای خودتان مدعی نتراشید.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

«رضازاده شفق» نیز در خاطراتش بی‌اعتمادی مجلس را یادآور می‌شود و آن را محلّ حمله و توهین می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که ایران کشور منفردین است، در این کشور هرکس برای خودش سلطانی است. (نقل از آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۰۷)

در جوامع شرقی، اصولاً نهادینه شدن دموکراسی و نهادهای مربوط به آن، کند و زمان‌بر است. نقص‌ها و عیوب متفاوت بر آن حاکم است. نمایندگان از راه نادرست وارد مجلس می‌شوند. نمایندگان بی‌سواد با زد و بندهای سیاسی که از عهده قوانین بر نمی‌آیند و کار آن‌ها مکر، حیله، نیرنگ، پیروی از حرص و شهوت، بی‌آبرویی و دشنام است:

وای از این دارالشّیاطین مجلس ما کاندرا او دست شیطان بسته‌اند از پشت، این مستی وکیل کار شیطان چیست؟ مکر و حیله و نیرنگ و ریو داب ایشان چیست؟ استادی شیطان محیل کارشان بی‌آبرویی حرفشان دشنام و فحش گفتگوشان جیغ و داد و های و هوی و قال و قیل آنقدر در این سرای فتنه‌زا خواهند خفت تا که برخیزد ز استقلال ما بانگ رحیل (گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۱۳)

با طنزی مختصر و مفید، بی‌فایده‌گی مجلس و بی‌لیاقتی نمایندگان را چنین برجسته می‌کند:

ایفای وظیفه نژد آنان دشنام و جدال و فحش وافی است  
از فحش و جدال چو خسته گردند گویند مذاکرات کافی است

(همان: ۳۲۰)

بنا به گفته «گلچین» در جامعه آن روز سانسور شدید بر مطبوعات حکم‌فرما بود. وقتی روزنامه امید، در یک غزل فکاهی این بیت گلچین را «پنداشتمت طیب ددی / ناخوش شدم و دوا نخوردم» آورده بود؛ مأمور سانسور در شهربانی بیت موردنظر را سانسور کرد و در مقابل آن نوشته بود «مریض در کشور شاهنشاهی نیست.» (گلچین معانی، ۱۳۷۰: ۵)

چنان‌که شاعر در مسمط «بگیر بگیر» به زبان محاوره و عوام به دستگیری عده‌ای از هم‌میهنان و تبعید آن‌ها اشاره می‌کند و با سودجستن از ضرب‌المثل «آسه برو آسه بیا، که گریه ساخت نزنه» با زبان طنز، اوضاع استبدادی جامعه را به تصویر می‌کشد:

بگیر بگیره آی داداش، موقع جیم دو ساله این بگیر بگیر، برای اهل  
هی می گیرند و می‌برند، اگر که مرد یا وصله رو زود می‌چسبونند به هر کی  
آسه برو آسه بیا که گریه ساخت نزنه

(گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۰۷)

#### ۴-۲- نقد وزیر و حاکمان

در مسمطی که با عنوان «ای وزیر!» در انتقاد به «وزیر پیشه و هنر» وقت سروده است، مستقیم به جنایات او اشاره دارد. در این مسمط مخمس وزیر را تهدید می‌کند که در برابر قدرت مردم خس و خاشاکی بیش نیست. و به او هشدار می‌دهد که بر ملت، ستم روا مدارد که اگر موج احساسات مردم برافروخته شود؛ قدرتی برای او نمی‌ماند.

در نقد حاکمان سیاسی آغاز زمامداری «ابراهیم حکیمی» او را به اموری که جامعه نیاز دارد؛ گوشزد می‌کند. او را به عبرت گرفتن از سرنوشت حاکمان گذشته که دردی از ملت درمان نکرده‌اند؛ دعوت می‌کند و کشور را به صاحب‌دردی نیازمند می‌بیند تا مشکلات مردم برای او ملموس باشد و کار مداوم را لازمه اصلاح کشور می‌داند:

سال‌ها گر خوب خوردی و شلدی سیرای وزیر از چه رو چون سیرگردیدی، شلدی شیرای وزیر  
پنجه افکنندی به ما بی هیچ تقصیرای وزیر شیر باش، اما مکن از خویش نخجیرای وزیر  
از غضب بر پیکر ملت مزین تیرای وزیر

(همان: ۳۰۹)

در شعری دیگر به طنز بر جامعه‌ای که حکیم‌الملک بر آن صدارت می‌کند؛ فاتحه می‌خواند و مشکلات ریشه‌دار جامعه ایرانی را که در همه زمان‌ها شبیه هم بوده‌اند و درمان هم نشده‌اند؛ از جمله: ناامنی، دزدی، قتل و خون‌ریزی و مهم‌تر از همه استبداد را برجسته می‌کند:

فاتحه برخوان که دولت بوی الرّحمان گرفت وین مریض محتضر دیگر نخواهد جان گرفت  
هیچ کاری گر در این ملت سر و سامان نیافت کار نامنی فزون از حد سر و سامان گرفت  
(همان: ۳۱۸)

در مثنوی «ویرانه مأمون» با انتقادی آمیخته به طنزی ظریف، دزدان را بر کشور مسلط  
می‌داند و هر که دزد نیست را بی‌عرضه می‌داند. نسخه برون‌رفت او از مشکلات اجتماعی و  
سیاسی «اصلاحات اساسی» است؛ اما کشور و مردم بدان اعتقادی ندارند و نیت چنین  
اندیشه‌ای را در سر نمی‌پرورانند:

کسی اینجا چو دزدان در امان نیست که دزدی هست و از دزدان نشان نیست...  
کسی اینجا چو دزدان محترم نیست تویی بی‌عرضه، ورنه دزد کم نیست...  
(همان: ۳۲۳)

ملت در چنین کشوری در بی‌کسی محض به سر می‌برد. دزد و عسس هم‌پیمانه‌اند و  
فریادرسی برای دادخواهی مردم بر نمی‌خیزد:

تا هماهنگی کند با دزد، رهنز شد عسس و ز برای قلع دزدان یک عسس پیدا نشد  
(همان: ۳۲۸)

شاعر مبهوت از مصایب موجود، فضای مبهم و تاریک جامعه را با حالتی بیان می‌دارد که  
وصف مؤثر او و فضای روحی و روانی در شعرش آنقدر زنده و گیراست که تصویر جامعه  
موجود را به روشنی می‌توان از آن درک نمود.

از دیگر شعرهای انتقادی-سیاسی آمیخته به پند، شعری است در خطاب به «محمد ساعد  
مراغه‌ای»، نخست وزیر وقت، که او را به عبرت‌پذیری از سرنوشت گذشتگان دعوت می‌کند:

بگیر از روزگار دیگران پند که دانی روزگار آموزگار است...  
زمام کشوری در دست داری که در وی پانزده میلیون مزار است  
(همان: ۳۱۱)

پندی که باید بگیرد این است که صدارت پاینده نیست و افتخاری در این وزارت چند  
روزه وجود ندارد:

در این کشور صدارت آن سمندی است که هر روزی کسی بر وی سوار است  
 تو را نیز این سمند افتاده در دام که پایت در رکابش استوار است  
 کنون صدری، ولی در ملک ایران صدارت را چه جای افتخار است  
 (همان: ۳۱۱)

به او مشکلات جامعه را گوشزد می‌کند. از فقر و بی‌سوادی، حال و روز نگران‌کننده مردم، نبود امنیت و آزادی، وضع نامطلوب کشاورزان و سودجویی بازرگانان که دست به احتکار می‌زنند:

بلائی فقر و درد بی‌سوادی فزون از آنچه گویم مرگ بار است...  
 به جز امنیت و آزادی و نان که ناپیدا به هر شهر و دیار است  
 نپندارم که این درمانده ملت ز دولت چیز دیگر خواستار است  
 ز بازرگان به یزدان می‌پناهم که ملت مرده و او مرده‌خوار است  
 (همان: ۳۱۱-۳۱۲)

و با بیتی رندانه و ایهام ظریف در واژه «ساعد» اوضاع استبدادی موجود را بر ملا می‌کند:

از آن ترسم که ساعد رنجه گردد و گرنه گفتنی‌ها بی‌شمار است  
 (همان: ۳۱۲)

ساعد در مقام یک دیپلمات حرفه‌ای، فردی مستقل از دستگاه رضاشاه قلمداد می‌شد و وزارت خارجه انگلیس او را فردی محترم و قابل اعتماد می‌دانست و ضعف او را در این می‌دیدند که نمی‌تواند در برابر نمایندگان ایستادگی کند. (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۵۰) و لازم به ذکر است اعضای فراکسیون‌های آزادی و توده، او را دست‌نشانده انگلیس می‌خواندند. (همان: ۲۵۹) در شعر دیگری با عنوان «دولت تهران»، در نقد حکومت وقت به تشریح اوضاع اجتماعی می‌پردازد و با نقد طاغیان، یاغیان، سارقان، تاجران، کاسبان و حاجیان دزد و دیگر طبقات ناشایست اجتماعی به روشنگری در این زمینه می‌پردازد و مبارزه قلمی شاعران را با این گروه‌های مورد نقد، مبارزه مشت با سندان می‌داند:

طاغیان از ضعف دولت دم به دم طغیان کنند یاغیان بر جان خلق افتاده خوش جولان کنند  
 سارقان در روز روشن هستی مردم برند جانیان در کوی و برزن قصد این و آن کنند.  
 (گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۱۱)

از این رو به حال کشوری می‌نالند که مردی نمی‌بیند تا به اصلاح جامعه بیندیشد:  
 ماییم که در کشور خود مرد نداریم یک مرد که باشد به تنش درد نداریم  
 هر بی‌هنری دعوی اصلاح کند لیک آنکس که توان عرض هنر کرد نداریم  
 (همان: ۳۱۷)

#### ۳-۴- انتقاد از حضور بیگانگان

روحیه وطن‌پرستی شاعر، حضور بیگانگان را در کشور تاب نمی‌آورد. با طنزی برگرفته از  
 حال و روز مردم محروم، حضور بیگانگان را سبب تشدید محرومیت جامعه می‌داند:  
 کودکی شیره کرد داخل ماست دید کاین خوش‌نما نخواهد شد  
 خواست کز یک‌گر جدا کنش دید دیگر جدا نخواهد شد...  
 شیره غیر است و ماست کشور ماست که از این غم رها نخواهد شد  
 (همان: ۳۰۶)

در جای دیگر نیز در نقد اوضاع اقتصادی به حضور مستشاران خارجی که مسبب این امر  
 هستند، اشاره دارد:

امور اقتصادی نیز یکسر خراب از دست مستی مستشار است  
 (همان: ۳۱۲)

همچنین انتقاد خود را نسبت به حضور مستشاران بیگانه از سوی دولت به بهانه تثبیت  
 قیمت‌ها این‌گونه بیان می‌دارد:

نرخ کالا رفت بالا و اندرین مدت مدام نرخ‌ها را مستشاران خواستند ارزان کنند  
 (همان: ۳۱۶)

#### ۴-۴- موضوع نفت

همچنین در مورد موضوع «نفت» سود بی‌شمار نفت را نصیب بیگانگان می‌داند و روزگار  
 مردم را سیاه‌تر از خود نفت و بهره مردم را از آن، طوق بندگی می‌بیند. البته شعرش آن‌جا که  
 به دردهای مستقیم جامعه می‌پردازد؛ شعارگونه می‌شود و فخامت لازم را ندارد:

الحق به نزد ما که به جهلیم مفتخر اسباب سرشکستگی است افتخار نفت  
 انباشتن خزاین بیگانگان خطاست زین مخزنی که داد، به ما کردگار نفت  
 بیگانه آب زندگی از نفت ما گرفت ما را نصیب، زهر شد از چشمه سار نفت  
 ما سالهاست بنده اغیار گشته‌ایم با آنکه بوده‌ایم خداوندگار نفت  
 (همان: ۲۱۴)

شاعر با بیان مشکلات فراوان اجتماعی و سیاسی، مشکل جامعه را نبود اراده اصلاح و سازندگی و نبود سیاستمداران صالح می‌داند تا بتواند دردهای بی‌شمار مردم و جامعه را درمان کند:

درد است بی‌شمار ولی اهل درد نیست نامرد تا حساب کنی هست و مرد نیست  
 در ششدر سیاست از آنیم مبتلا کز ما در این میانه کسی مرد نرد نیست  
 (همان: ۳۲۰)

هرچند در اکثر شعرهای بخش «منتخب اشعار عصری» گلچین در نقد و شکوه‌های مستقیم از مسایل جاری زندگی و جامعه موجود سخن می‌رود؛ ولی حکایت‌ها و شعرهایی هم در شکل کلی‌تر با طرح غیرمستقیم سخن روبرو هستیم که شعر به خاطر استعاره‌ها و نمادها کمی دیرباب می‌شود و از آن انتقادهای سریع خبری نیست. شعر «جنگل مولا» نمونه‌ای از این گونه اشعار است. ایران به استعاره و نمادین جنگلی در نظر گرفته شده است که شیر در آن سلطنت می‌کند و شخصیت‌ها، وزیران و مسئولان آن با چهره منفی در هیئت خرس، روباه، گرگ، ببر و گربه این نمادها را می‌سازند و در نبود شیر ادعاهایی را مطرح می‌کنند؛ ولی با حضور شیر جرأت از آن‌ها گرفته می‌شود (همان: ۳۰۸).

«دماغ خان» شعری آمیخته به پند از راه طنز است و تا اندازه‌ای به هجوئی‌های سیاسی نزدیک می‌شود که در نقد عجب، تکبر و غرور طراحی شده است (همان: ۳۰۶). «حکیمیان»، شعر «دماغ خان» را هجوی کاریکاتورگونه می‌داند که نشانه‌های نوگرایی در آن دیده می‌شود. (حکیمیان، ۱۳۹۲: ۱۷۸) «گرگ در دبیرستان فیروزکوهی» نقد قدرت پوشالی حاکمیت را به دوش

می‌کشد (گلچین معانی، ۱۳۶۲: ۳۲۵) و مثنوی «خر بیمار و سگ بیکار» اندیشه رقیبان سیاسی را تصویر می‌کند که مترصد فرصت‌اند تا با ضعف و افول قدرت رقیب، جا و مقام آن‌ها را تصاحب کنند. (همان: ۲۹۴) این‌گونه زمینه‌ها در شعر گلچین بی‌شک دلنشین‌تر از دیگر جنبه‌های شعر اوست و از نوگرایی خاصی در مضمون و محتوا بهره‌مند است؛ زیرا از بطن جامعه معاصر اخذ نموده است و از روانی و سلاست شایسته‌ای نیز بهره‌مند است. در عین حال در مقایسه با انتقاد های صریح، شعر از فخامت و استواری بیشتری برخوردار می‌باشد.

#### ۵- نتیجه

شاعران غزل‌سرا معمولاً به فراق عاشقانه و عارفانه و لطایف و عواطفی که احساسات خواننده را برانگیزاند، پرداخته‌اند. این نوع از ادب غنایی، مصادیق آن زمینی باشد یا آسمانی، مقصود آن تلطیف روح است؛ اما در این میان؛ پس از مشروطه شاعرانی بوده‌اند که در قالب‌های متفاوت و متنوع با دست‌مایه‌های غنایی به موضوعات اجتماعی-سیاسی پناه برده‌اند و از شعر، شیپوری برای بیدارباش مردم جامعه خویش ساخته‌اند و به مبارزه با بیداد برخاسته‌اند که شمار آن اندک نیست. از جمله می‌توان به شاعرانی چون فرخی یزدی، عارف قزوینی، دهخدا، بهار و غیره اشاره کرد که به طور مستقیم به نقد بیدادگری‌های عصر خود روی آورده‌اند. در کنار این گروه دسته‌ای دیگر غیر مستقیم به نابرابری‌ها و نابسامانی‌های جامعه اشاره داشته‌اند.

گلچین معانی از دسته شاعرانی است که به طور مستقیم و غیرمستقیم در قالب غزل، مثنوی، قطعه و اشعار عصری به نقد مسایل اجتماعی و سیاسی دست یازیده است و با طرح شکواییه‌های اجتماعی، ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌های عصر خود را تا اندازه‌ای به انتقاد گرفته است؛ اما او که مردم را در مشکلات اولیه زندگی سرگردان می‌بیند تلاش می‌کند با تصویرهایی فضای جامعه را عینی نماید و گاهی هم به مشکلات جدی‌تر اشاره دارد؛ ولی این بی‌پروایی را در شعر سیاسی او آن‌گونه که در شعرهای اعتراضی معاصر هست؛ نمی‌یابیم. شاید از نگاه



شاعر قالب‌های سنتی مناسب‌ت‌تام با چنین محتواهایی را ندارد و نیز خود شاعر چنین روحیه اعتراضی را در خود نمی‌بیند. تلاش گلچین در عرصه بیان دردها و مفاهیم اجتماعی معاصر ارج نهادنی است؛ ولی به مبارزه تند در عرصه سیاست منتهی نمی‌شود؛ بلکه گرت‌های از دردهای بویژه اجتماعی و سیاسی در برابر می‌نمایاند؛ حتی در غزل‌های عاشقانه گلچین که هسته اصلی آن را شکوه و رنجوری شاعر از فراق معشوق و حسرت وصال دربردارد با موضوع و بیت‌های فرعی و مستقل، زمینه‌های طرح مسایل انتقادی و حتی تعلیمی نیز یافت می‌شود. از این رو شعر گلچین از سر نیاز روحی، اندیشه خود شاعر و نیاز اجتماعی سروده شده است و با این بررسی، آنچه از شعر و احوال او برمی‌آید این است که او شاعری رنجور عشق، تیزبین، اندیشه‌ور در نقد و منصف در قضاوت، عدالت‌پیشه، ظلم‌ستیز، دردمند، نسبت به اوضاع جاری زمانه خود مسئولیت‌پذیر و در کل تلخ‌کام بوده است و از شادی‌های هر روزینه و تکرارهای ملال‌آور بی‌نصیب و از اندیشه و سجایای روحی و اخلاقی بهره‌مند بود.

## کتابنامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی.
- ۲- آشوری، داریوش، (۱۳۴۷)، «تحلیل از شعر و ادبیات امروز ایران»، نگین، شماره ۴۵.
- ۳- ارشاد، فرهنگ، (۱۳۹۴)، *کند و کاوی در جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران، آگاه.
- ۴- ایمانی، بهروز، (۱۳۸۳)، *نامه معانی (یادنامه استاد احمد گلچین معانی)*، تهران، کتابخانه، موزه مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۵- امین، سید حسن، (۱۳۸۲)، *تحولات شعر معاصر فارسی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۹۳ و ۱۹۴.
- ۶- باباصفیری، علی اصغر و طالب‌زاده، نوشین، (۱۳۹۲)، *بررسی و تحلیل شکواییه اجتماعی در شعر معاصر، ادبیات پارسی معاصر*، سال سوم، شماره ۱.
- ۷- باقرزاده (بقا)، علی، (۱۳۸۷)، *نامه فرزندگان*، مشهد، سخن‌گستر.
- ۸- تشکری، منوچهر، (۱۳۸۴)، *پژوهشی در مضامین و قالب‌های شعر مشروطه*، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۹۷.
- ۹- حافظ شیرازی، دیوان غزلیات، (۱۳۶۸)، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه.
- ۱۰- حکیمیان، عظیمه، (۱۳۹۲)، *نقد و تحلیل دیوان گلچین معانی*، یزد، دانشگاه آزاد.
- ۱۱- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۸۵)، *چرند و پرند*، به کوشش سیدعلی شاهرری لنگرودی، تهران، گهبد.
- ۱۲- رزمجو، حسین، (۱۳۷۰)، *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۱۳- روزبه، محمدرضا، (۱۳۷۹)، *سیر تحول غزل فارسی از مشروطیت تا انقلاب*، روزنه، تهران.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۶)، *تازیان‌های سلوک*، تهران، آگاه.
- ۱۵- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران، فردوسی.
- ۱۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۰)، *مکتب‌های ادبی*، تهران، قطره.
- ۱۷- صادق‌زاده، محمود، (۱۳۹۰)، *نقدی بر اشعار تعلیمی احمد گلچین معانی*، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، سال دوم، شماره ۵.
- ۱۸- صبور، داریوش، (۱۳۴۴)، *صدف (تذکره سخنوران روز)*، تهران، ابن‌سینا.

- ۱۹- فتوحی، محمود، (۱۳۸۶)، *بلاغت تصویر*، تهران، سخن.
- ۲۰- فرحزاد، محمد، (۱۳۹۴)، *مشاهیر کتابشناسی معاصر ایران* (احمد گلچین معانی)، تهران، خانه کتاب.
- ۲۱- گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۲)، *دیوان گلچین*، تهران، سلسله نشریات ما.
- ۲۲- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۰)، *تاریخ تذکرها، کیهان فرهنگی*، سال هشتم، شماره ۸.
- ۲۳- گلچین معانی، پرویز و بهروز ایمانی، (۱۳۸۲)، *آنچه باید از گلچین بدانیم*، کتاب ماه کلیات، شماره ۶۷.
- ۲۴- گلچین معانی، پرویز، (۱۳۸۱)، «دو غزل چاپ نشده به یاد سومین سال خاموشی استاد احمد گلچین معانی»، بخارا، شماره ۲۸.
- ۲۵- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۴)، *چشمه روشن*، تهران، علمی.